



پیغام عشق

قسمت چهارصد و بیست و چهارم





با سلام خدمت پدر عزیز و مهربانم آقای شهبازی جان و تمام دوستان و همراهان بیدار. برنامه ۶۱۱، غزل ۱۹۴۸

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون

آیت اَنَا بَنِيهَا و اَنَا مُسْعُون

قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۴۷

«وَالسَّمَاءَ بَنِيهَا و اَنَا مُسْعُون».

«و آسمان را قدرتمندانه بنا کردیم و ما البته وسعت دهنده ایم».

با حضور در این لحظه و خالی بودن مرکز از تمام نقطه چین‌ها، به وسعت آسمانی که توانمندانه و مقتدرانه به دست زندگی افراشته شده پیوند خورده و گریزی از این اتصال که حقیقت وجودی انسان است، وجود ندارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

کِه شَنُودَ اَیْنِ بَانِگِ رَا بَیْ گُوشِ ظَاهِرِ، دَمَ بَه دَمَ

تَا یَبُونِ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۶

پنبه اندر گوش حسّ دُونِ کَنید

بند حس از چشم خود بیرون کنید

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۷

پنبه آن گوش سِرِّ، گوش سَرِّ است



تا نگرده این گر، آن باطن گر است

مولوی، مثنوی، دفتر اول بیت، ۵۶۸

بی حس و بی گوش و بی فکر شوید

تا خطابِ ارجعی را بشنوید

قرآن کریم، سوره توبه (۱۹)، آیه ۱۱۲

«التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»

«[آن مؤمنان]، همان توبه‌کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه‌داران، رکوع‌کنندگان، سجده‌کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت ده.»

حال کسانی که به این آسمان گشوده‌شده متصل می‌گردند، چه کسانی هستند؟

آنان که از گوش حس و چشم سر، رها گشته‌اند؛ همانان که قصد بازگشت از نقطه‌چین‌ها به مرکز عدم، کرده و در این راه متعهدانه و مُجددانه، در راهند و اگر ذهن آنان را فریفت، بی‌قضاوت و ملامت، عذرخواهی کرده و در لحظه حضور می‌یابند؛ وارد دریا شده و اگر کف همانیدگی‌ها آنان را از غوص در این دریا واداشت، توبه می‌کنند و در لحظه، مستقر می‌شوند و با خالی بودن مرکز و فضاگشایی‌های پی‌درپی، در ستایش و تسبیحند، همواره شاکر و راضی‌اند و با پرهیز از همانیده شدن و سر تسلیم فرو آوردن، به مرکز عدم دست می‌یابند و وجودشان سراسر خیر و رحمت است و بی‌گفت و شنود، وجودشان قرآن ناطق می‌شود که آمر و آمرکننده به معروف و نیکی و ناهی و بازدارنده از منکر و کار ناشایست می‌شوند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

نردبان حاصل کنید از ذی‌المعارج، برروید

تَعْرِجُ الرُّوحِ إِلَيْهِ وَ الْمَلَائِكُ أَجْمَعُونَ

صاحب نردبان، ذی‌المعارج، خداوند است که برای ما نردبان می‌سازد؛ نه من ذهنی و هم اوست یعنی خداوند، که با نشانه گرفتن آفلین مرکز، پر پرواز را قوی می‌سازد و انسان را به سمتی که تمام آفرینش، بدان سو در نمازست، رهنمون می‌شود و هدایت می‌کند.

قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۱

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»

«درخواست کننده‌ای در خواست عذابی کرد که واقع شدنی است.»

باشنده‌ای به نام انسان، هشیاری را در نقطه‌چین‌ها گیر انداخته، فضا را بسته و پیوسته در قضاوت و مقاومت است و خود را به درد و رنجی انداخته که بی‌شک، نتیجه فعل و عمل اوست و هیچ مفر و پناهی، مادام که در این وضع باشد، او را نخواهد بود.

قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۲

«لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»

«که اختصاص به کافران دارد [و] آن را بازدارنده‌ای نیست.»

این عذاب و درد، مختص پوشانندگان لحظه حال و آنان که در زمان روان‌شناختی، انرژی زنده زندگی را نزیسته‌اند، می‌باشد.

قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۳

«مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ»

«و جز نردبان خداوند، راه نجاتی آنان را نخواهد بود.»



نردبان خداوند، لا کردن آفلین مرکز و گشودن فضا و تسلیم و شکری است که با استقرار در این لحظه نمایان می‌شود.

قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۴

«تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»

«فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند.»

فرشتگان و روح همانانی هستند که گوهر ذاتی خود را با چیزها نپوشانده و در این لحظه، به بی‌نهایت آسمان درون وصل شده‌اند؛ آسمان و فضای گسترده‌ای که تمام آفرینش، روی بدن سو دارند و روی بدن سو می‌زیند.

قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۵

«فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا»

«پس صبر کن، صبری نیکو.»

آنان می‌دانند که در این راه باید شکبیا باشند و پایدار؛ کاری که ذهن از آن بی‌خبر است و از انجام آن ناتوان؛ پس در راه معنویت نیز با شتاب ذهن، خواستار گشوده شدن آسمان نمی‌شوند؛ پله پله، قدم بر نردبان گذاشته تا حکمت و خرد زندگی، به وقت و در جای خود، رهایشان سازد.

قرآن کریم، سوره معارج (۷۰)، آیه ۶

«إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا»

«زیرا آنان آن روز را دور می‌بینند.»

رسیدن به آسمان گشوده‌شده، از نظر ذهن بسیار سخت است و امری محال.



کی تراشد، نردبان چرخ، نجار خیال

ساخت معراجش ید کلّ الینا راجعون

قرآن کریم، سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۹۳

«وَتَقَطُّوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ»

«و [کارشان] دینشان را میان خود پاره پاره کردند [ولی سرانجام] همه به سوی ما بازمی گردند.»

زندگی را در چیزها جست و جو کردن، همان تکه تکه کردن هشیاری است که در انبوه همانیدگی‌ها به تله افتاده، اما قضا و کن فکان در راه تبدیل و آزادی این هشیاری است و تنها راه برای انسان، نردبان زندگی ست و ذهن هیچ علاجی برای این وضع ندارد جز که از نردبان خداوند برای رهایی خود استفاده کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

تا تراشیده نگردی تو به تیشه صبر و شکر

لایلقاها فرو می خوان و اِلّا الصّابرون

قرآن کریم، سوره قصص (۲۸)، آیه ۸۰

«وَقَالَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصّابِرُونَ»

«و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند، گفتند: وای بر شما! برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است و جز شکیبایان آنرا درنیابند.»

در راه تبدیل و متصل شدن به بی نهایت و ابدیت درون، جز صابران و شاکران و دارندگان این علم که دریافته اند، رستگاری در تبدیل به اصل خویش است و در این امر پایداری می کنند و متعهد می شوند، دیگر انسان‌ها را راهی بدین آسمان نیست، چراکه انسان من ذهنی چنان در کشش همانیدگی‌ها، مات شده که نردبان نزدیک به خود را نمی بیند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

بنگر این تیشه به دست کیست، خوش تسلیم شو

چون گره مستیز با تیشه که نحنُ الغالبون

قرآن کریم، سوره شعرا (۲۴)، آیه ۴۴

«فَأَلْقُوا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ»

«پس ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌هایشان را انداختند و گفتند: به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم.»

خداوند با تیشه قضا و کن‌فکان در کارست تا انسان را از همانیدگی‌ها نجات دهد و به شرط تسلیم و رضا، رهایی و اتصال حاصل می‌شود و در هر حال پیروزی در دستان زندگی‌ست و چه‌بهرتر که بند و ریسمان پوسیده همانیدگی‌ها را رها کرده و در شمار لشکر خداوند در آییم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

پایه‌ای چند ار برآیی باشی اصحاب الیمین

ور رسی بر بام خود السابِقون السابِقون

حال که با گشودن فضا و آگاهی از این که همه‌چیز در این لحظه می‌گنجد، اگر به بودن در این لحظه، متعهدانه، ادامه دهی و قانون جبران را در این بازگشت و توبه‌دم‌به‌دم، رعایت کنی، آن‌گاه جزو اصحاب یمین می‌شوی و تا جایی عمق و سکون می‌یابی که فضای گشوده درونت به آسمان بی‌نهایت و ابدیت وصل می‌شود و در گروه «سَابِقُونَ السَابِقُونَ» درمی‌آیی.

قرآن کریم، آیاتی از سوره واقعه:

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۱

«إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ»

«آن واقعه چون وقوع یابد.»

واقعه، همان منطبق شدن هشیاری بر هشیاری و مقصود و منظور نهایی آفرینش و زنده شدن به اصل خویش است.

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۲

«لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ»

«که در وقوع آن دروغی نیست.»

پس بی شک این تبدیل، قیامت و زنده شدن رخ می دهد و گریزی از آن نیست.

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۳

«خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ»

«پست کننده [و] بالا برنده است.»

حال اگر تسلیم و موافق با باد قضا و کن فکان، با رضا و شکر، سر بندگی فرو آری، خداوند با درهم شکستن همانیدگی ها،

تو را بالا می برد و اگر در قضاوت و مقاومت و نمی دانم باشی، زندگی پایین کشنده تو از عقل ناقص ذهن، خواهد بود.

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۴

«إِذَا رَجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا»

«چون زمین با تکان [سختی] لرزانده شود.»

تمام همانیدگی ها مورد اصابت تیر قضا، قرار خواهد گرفت و هیچ شکی در این زلزله و ریزش فرمها نیست.

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۵

«وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا»

«و کوه‌ها ریزه‌ریزه شوند.»

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۶

«فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا»

«و به صورت گرد و غباری پراکنده درآید.»

تمام وضعیت‌های ذهن، که به نظر محکم و استوار می‌آید و از آن زندگی می‌جوییم، با کشیدن یک آجر همانیدگی، متزلزل خواهد شد و فروخواهد ریخت، تا جایی که به حقیر و بی‌مقدار بودنشان اعتراف کنیم و سر تسلیم فروآوریم، تا از درونمان محو شوند و آثاری از آن‌ها در دل نباشد.

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۷

«وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً»

«و شما سه دسته شوید.»

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۸

«فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ»

«یاران دست راست، کدامند یاران دست راست؟»

همانانی که از نردبان این لحظه به آسمان ره یافته‌اند.

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۹

«وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ»

«و یاران چپ، کدامند یاران چپ؟»

همانانی که با قضاوت و مقاومت، در ستیزه و عناد با زندگی هستند و شراب زندگی را بر زمین می‌ریزند.

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۱۰

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»

«و سبقت گیرندگان مقدمند.»

هشیاری که راه زیادی برای زنده شدن از جماد به نبات، از نبات به حیوان و از حیوان به انسان طی کرده و در ذهن، جذب ناخالصی‌ها شده، دارد به خودش زنده می‌شود.

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۱۱

«أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»

«آنان همان مقربانند.»

قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۱۲

نزدیک‌ترین حالت انسان به خداوند، همان مرکز عدم و درون خالی از چیزهاست که هشیاری از هشیاری آگاه می‌شود.

«فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»

«در باغستان‌های پر نعمت.»

مرکز گشوده، همان بهشت وعده داده خداوند است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

گر ز صوفی‌خانه گردونی، ای صوفی برآ



اندر آ اندر صف انا لَنَحْنُ الصَّافُونَ

قرآن کریم، سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۶۵

«وَأَنَا لَنَحْنُ الصَّافُونَ»

«و در حقیقت ماییم که [برای انجام فرمان خدا] صف بسته‌ایم.»

ادعا و لاف چنین و چنانم را رها کن و پا به بحر بگذار و در صف گروندگان و راستان شو.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

ور فقیری کوسِ تَمَّ الْفَقْرُ فَهَوَ اللَّهُ بزن

ور فقیهی، پاک باش از اَنَّهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

حدیث

«تَمَّ الْفَقْرُ فَهَوَ اللَّهُ»

«چون فقر تمام شود، خداست.»

مادامی که در ذهن هستی، فقیر و گدا و محتاج چیزها خواهی بود، آن گاه که نعره لاضیر در گوش جان خواندی و همانیدگی‌ها را از مرکز راندی، آن گاه در این فقر، زندگی روی خود را به تو نشان خواهد داد؛ اما اگر همواره در ذهن، لاف فقیه‌ای و دانشمندی می‌زنی، به حقیقت که از نادانان هستی و جزو گروهی که نمی‌دانند و در نمی‌یابند.

قرآن کریم، سوره انفال (۸)، آیه ۶۵

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ.»

«ای پیامبر، مؤمنان را به جهاد برانگیز: اگر از [میان] شما بیست تن شکیباً باشند، بر دویست تن چیره می‌شوند و اگر از شما یکصد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند، چراکه آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

گرچه نونی در رکوع و چون قلم اندر سجود

پس تو چون نون و قلم پیوند با ما یسْطَرون

قرآن کریم، سوره قلم (۶۸)، آیه ۱

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»

«سوگند به قلم و آن چه می‌نویسد.»

در مرحله تسلیم بی‌چون‌وچرا و بدون دخالت ذهن است که چون قلم در دستان خدا می‌شوی و زندگی از تو بیان می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

چشم شوخ سوف یبصر باش پیش از یبصرون

چون مداهن نرم‌ساری چیست؟ پیش یدهنون

قرآن کریم، سوره صافات (۳۷)، آیه ۱۷۵

«وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ»

«و آنان را بنگر که خواهند دید.»

دید ذهن غلط است.

قرآن کریم، سوره قلم (۶۸)، آیه ۹



«وَدُّوا لَوْ تَدَهْنُ فَيُدْهِنُونَ»

«دوست دارند نرمی کنی، تا نرمی نمایند.»

در این لحظه، متعهد به گشودن فضا باش و به زمان روان‌شناختی نیفت، تا از چشم بد ذهن خود و دیگر من‌های ذهنی در امان باشی و ذره‌ای مُسامحت و نرمی با همانیدگی‌ها و انسان‌هایی که تو را بدین راه می‌خوانند، نداشته باش.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

چون درخت سدره بیخ آور، شو از لا ریب فیه

تا نلرزد شاخ و برگت از دم ریب‌النمون

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.»

«این کتابی است که در [حقانیت] آن هیچ شکی نیست.»

اگر کتاب اصلی و قرآن درونمان، خوانده شود، آن‌گاه بر روی ریشه خود، ایستاده‌ایم و با آگاهی هشیاری از هشیاری، آن قدر عمق و سکون داریم، که باد حوادث، ما را نمی‌لرزاند؛ چراکه از برگ و بار و رخت و اسباب ذهن، تهی گشته‌ایم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

بنگر آن باغ سیه گشته ز طاف طایف

مگر ایشان باغ ایشان سوخته، هم نایمون

قرآن کریم، سوره قلم (۶۸)، آیه ۱۹

«فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ»



«پس درحالی که غنوده بودند، بلایی از جانب پروردگارت بر آن [باغ] به گردش آمد.»

آن هنگام که در اوج قدرت و برآورده شدن نیازهای زندگی، در حال گدایی از نقطه چین‌ها هستیم و در خواب ذهن عمیق شده‌ایم، زمان ریب‌المنون است که زندگی را در چیزها جست‌وجو نکن، تو برای منظور دیگری به جهان آمده‌ای و چه خوب که به وقت از خواب برخیزیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۴۸۴

ور تو به گاه خواستی، پس تو چه سست پاستی

ور تو چو تیر راستی از پر کژ بجستی

والسلام

با احترام، سرور، شیراز



با سلام و عرض ادب خدمت استاد نازنین و دوستان عزیز.

تقلید:

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۳۲۷

علم تقلیدی وبال جان ماست

عاریه‌ست و، ما نشسته‌کان ماست

تقلید علمی‌ست ذهنی و عاریتی که از گذشتگان گرفته و با آن هم‌هویت شده‌ایم؛ درحالی‌که هر انسانی، توانایی خلق کردن دارد. وقتی فضا را بگشاییم، از خرد فضای گشوده‌شده درون، هر لحظه فکری نو می‌آید و می‌توانیم آفریننده باشیم.

ذهن در فضای شک و تقلید است چون ذهن نمی‌تواند از زندگی بپرسد که کدام سمت‌وسو را انتخاب کنم و یا چه کاری را انجام دهم بهتر است؟

به این معنا که خدا از طریق ذهن، حرف نمی‌زند چون ذهن فضا را نمی‌گشاید، با زندگی موازی نمی‌شود و مجبور است از این و آن بپرسد و تقلید کند.

تقلید و شک ما را به خودشناسی و خداشناسی نمی‌رساند و نه تنها هیچ منفعتی برای ما ندارد بلکه بسیار هم مضر است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

گفت مُفتی ضرورت هم تویی

بی ضرورت گر خوری مجرم شوی

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱



ور ضرورت هست هم پرهیز به

ور خوری، باری ضَمان آن بده

تشخیص دهنده و فتوادهنده حکم ضرورت خود ما هستیم؛ در صورتی که از روی تقلید از دانه هم هویت شدگی‌ها بخوریم، مجرم خواهیم شد؛ حتی در صورت ضرورت هم بهتر است پرهیز کنیم در غیر این صورت باید تاوان آن را به صورت درد بپردازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۴۹

بلکه تقلید است آن ایمان او

روی ایمان را ندیده جان او

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۵۰

پس خطر باشد مقلد را عظیم

از ره و رهزن، ز شیطان رجیم

جان او، ایمان حقیقی را که همان فضاگشایی و از جنس زندگی شدن است را هنوز ندیده؛ بنابراین برای مقلد یعنی انسان من‌ذهنی که ایمان تقلیدی دارد، خطرات بزرگی نظیر:

راه: که غلط نشان داده می‌شود.

راهزن: یعنی انسان من‌ذهنی که خود را استاد معنوی معرفی می‌کند و

شیطان: که همان نیروی درد است، وجود دارد.



دلیل این که ما به یکسری از فرم‌های باوری چسبیده‌ایم این است که با آن‌ها همانیده شده و زندگی را از آن‌ها می‌خواهیم. من ذهنی تمام چیزهایش را از دیگران گرفته، بنابراین مقلد است و دائماً در ذهنش حرف می‌زند و از خداوند نقل می‌کند و تصویر ذهنی ساخته و شکل ذهنی خداوند را می‌بیند اما انسانی که ذهنش را خاموش کرده و تسلیم و فضاگشاست، در زیر زیر فکرهاست و عمق بی‌نهایت دارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۳۷۰

شد مقلد خاک مردان، نقل‌ها زیشان کند

و آن دگر خاموش کرده، زیر زیر ایشان شده

حال ما باید از خود پرسیم؛ آیا از جنس او شده و خلاقیم یا فقط حرف می‌زنیم و تقلید می‌کنیم و گدای این جهان هستیم و ریزه‌خواری و قراضه‌چینی می‌کنیم؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۰

چشم بر ره داشت پوینده، قراضه می‌بچید

آن قراضه‌چین ره را بین، کنون در کان شده

جناب مولانا در این بیت می‌خواهد بگوید، انسانی که اشتبهاً به ذهن رفته و گدای این جهان شده، اکنون آن را کنار گذاشته و وارد معدن زندگی و در فضای یکتایی مستقر شده.

حال از خود پرسیم؛ آیا ما که این همه فکر همانیده داریم و از آن‌ها زندگی می‌خواهیم، آیا هنوز ذهنمان خاموش نشده و فعال است؟

آیا هنوز با ذهنمان حرف می‌زنیم و تجسم و تقلید می‌کنیم و از دانه هم‌هویت‌شدگی‌ها می‌خوریم؟

پس با هیچ دانشی ولو این که خودمان ایجاد کرده‌ایم و از جانمان جوشیده، همانیده نشویم.



چیزهایی را که در ذهنمان تجسم می‌کنیم، زندگی ندارند و دلیل این‌که با فکرها همانیده هستیم و ذهنمان پر از سروصداست، این است که از محتوای آن‌ها زندگی می‌خواهیم درحالی‌که این‌ها، همه بازی این لحظه هستند. این لحظه ما آینه و ترازو هستیم یعنی حضور داریم. اتفاقی که در این لحظه از جلو ما رد می‌شود، نباید به آن بچسبیم. نباید جدی بگیریم و آن را قضاوت و خوب و بد کنیم. جدی گرفتن اتفاقات، باعث می‌شود حضور در ما که هم آینه است و هم ترازو از بین برود و یا کم شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۷۰

بس کن ای مست مُعربِد ناطق بسیارگو

بینمت خاموشِ گویان چون کفهٔ میزان شده

می‌فرماید، الان تو را می‌خواهم ببینم که آیا قراضه‌ها، یعنی فکرهای همانیده و پوسیده را رها کرده‌ای و وارد معدن زندگی شده‌ای؟ و می‌خواهم ببینم که «لی مع الله وقت» یعنی هیچ چیزی، هیچ فکری و هیچ باوری با تو نباشد، فنا شوی و تنها با فضاگشایی وارد معدن یکتایی شوی.

انسان‌های من‌ذهنی، در ذهنشان در سلطهٔ اندیشه‌ها و باورهایشان هستند به همین دلیل خسته‌دل و غمگینند چراکه هر فکر هم‌هویت شده، درد می‌آورد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۵۹

جمله خَلقان، سُخرهٔ اندیشه‌اند

زان سبب خسته‌دل و غم‌پیشه‌اند

پس چرا باید با گوش و چشم من‌ذهنی خودمان و یا من‌های ذهنی دیگران ببینیم و بشنویم تا مرکز ما را آلوده کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۲



چشم داری تو، به چشم خود نگر

منگر از چشم سفیهی بی خبر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۳

گوش داری، تو به گوش خود شنو

گوش گولان را چرا باشی گرو؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۴۴

بی ز تقلیدی، نظر را پیشه کن

هم برای عقل خود اندیشه کن

چشم هشیاریات را باز کن و از طریق شناسایی و پرهیز، فضاگشایی، صبر، شکر و رضا و عذرخواهی، عینک‌های رنگی را از روی چشمانت بردار؛ بی‌رنگ شو تا به وحدت برسی و وابسته به گوش‌های احمقان نباش.

چشم و گوش احمقان ظاهر بین، تنها متوجه ریاکاری ست نه حقیقت یابی؛ پس بدون تقلید، این نظر خداگونه خودت را یعنی توجه زنده زندگی را به کار ببر، خودت اندیشه کن، خلاق باش و فکرهایت را از دیگران نگیر.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

ای عاشق جَریده، بر عاشقان گزیده

بگذر ز آفریده، بنگر در آفریدن

با سپاس فراوان، سارا از شیراز



با سلام و درود خدمت آقای شهبازی عزیز و دوستان و همراهان گنج حضور. فرهاد هستیم از بهبهان. ابیاتی از مثنوی در قالب تجربیات که بسیار آموزنده و بیدارکننده هست، به اشتراک می‌گذارم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۵

دزدکی از مارگیری مار بُرد

ز ابله‌ی آن را غنیمت می‌شمرد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۶

وارهید آن مارگیر از زخم مار

مار گشت آن دزد او را زار زار

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۷

مارگیرش دید پس بشناختش

گفت از جان، مار من پرداختش

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۸

در دعا می‌خواستی جانم ازو

گش بیابم مار بستانم ازو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۹

شکر حق را کان دعا مردود شد

من زیان پنداشتم آن سود شد



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۰

بس دعاها کان زیانست و هلاک

وز کرم می نشنود یزدان پاک

در این داستان بسیار زیبا، مولانا هم‌هویت‌شدگی‌های ما را به مار تشبیه کرده و می‌گوید آن چیزی که برای ما بسیار باارزش هست و به آن چسبیده‌ایم، ممکن است یک باور باشد، یک انسان باشد، یک شیء باشد یا زیبایی یا سلامتی یا خانواده یا هرچیز از بین رفتنی که برای ما مهم باشد؛ این ماری هست که اگر به هرکدام بچسبیم عاقبت ما را نیش می‌زند و از بین می‌رود.

در این داستان هم می‌گوید، شخصی یک مار که منظور هم‌هویت‌شدگی است را خیلی دوست می‌داشت، دزدکی از راه رسید و آن را دزدید.

آن شخص، بسیار ناراحت شد و غمگین دنبال دزد گشت. روزی آن دزد را پیدا کرد و دید که آن مار، دزد را کشته است و با خود گفت که من از خدا می‌خواستم که دزد را پیدا کنم و مارم را از او پس بگیرم.

خدا رو شکر که این دعا مستجاب نشد وگرنه الان جای دزد، من مرده بودم.

بسیار دعاها و خواسته‌ها هست که به زیان ماست و اگر مستجاب شوند، باعث نابودی ما می‌شود و خدا از روی کرم و بخشش آن را نمی‌شنود.

نتیجه این داستان بسیار زیبا این است که اگر زندگی چیزی از ما گرفت که برای ما بسیار باارزش هست و با خود بگوییم اگر این نباشد من می‌میرم، یادمان باشد مانند این شخص که مارش را دزد برد اگر خدا مارش را پس داده بود به جای دزد مرده بود.



هر هم‌هویت‌شدگی یک مار است که با چسبیدن به آن نیش می‌زند و ما را از بین می‌برد. این نیش دائماً به ما یادآوری می‌کند که با چیزهای از بین‌رفتنی و آفل، هم‌هویت نشو و نجسب و گرنه از بین خواهی رفت.

باید دائماً ناظر فکر و اعمالمان باشیم و اگر خواستیم به چیزی بچسبیم یا از کسی هویت بگیریم، به خودمان یادآوری کنیم که مار هست و نیشش.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۶۰

هر چه از تو یاوه گردد از قضا

تو یقین دان که خریدت از بلا

هر چیزی که باهات هم‌هویت شده‌ایم، اگر خدا و زندگی به هر دلیلی از ما گرفت، مولانا می‌گوید یقین بدان که از بالای بزرگتری نجات پیدا کردی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۵

تا بدانی که زیان جسم و مال

سود جان باشد رهاند از وبال

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۶

پس ریاضت را به جان شو مشتری

چون سپردی تن به خدمت، جان بری

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۷

ور ریاضت آیدت بی اختیار



سر بنه شکرانه ده ای کامیار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۹۸

چون حَقّت داد آن ریاضت شُکر کن

تو نکردی او کشیدت ز امر کُن

این را بدان که اگر به جسم و مال تو که با آن هم‌هویت هستی زیانی رسید، این زیان از طرف زندگی ست تا جان اصلی تو را از رنج من‌ذهنی رها کند.

پس صمیمانه و با تسلیم و فضاگشایی، طالب ریاضت باش و صبر کن و با درد هشیارانه، جسم خود را به خدمت زندگی بگمار تا جان سالم از من‌ذهنی به‌در ببری.

ای مرد کامروا، اگر ناخواسته رنجی به تو روی آورد، در برابر آن سر تعظیم فرود آور یعنی تسلیم شو و خدا را شکر کن که این رنج آمد و برای بیداری من است و باید شناسایی کنم و یاد بگیرم.

اگر آن رنج را خداوند به تو عطا کرده است شکر کن زیرا که تو کاری نکرده‌ای، خداوند با فرمان باش، پس می‌شود، تو را به ریاضت واداشته که تو یاد بگیری و بیدار شوی.

و در آخر نکته طلایی و کلیدی رو می‌گم که، اتفاقات برای خوشبخت کردن یا بدبخت کردن ما نمی‌افتند؛ اتفاقات برای بیدار کردن ما از خواب ذهن می‌افتند.

فرهاد از بهبهان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com